

فصل بیست و نهم - شهر منصوریه

صبح روز بعد پسر فضل لباس سیاه بر خود آراست چون میخواست بملاقات خلیفه بالباس رسمی برود وشعار خلفای عباسی لباس سیاه بود ، ملغان نیز برخاسته بر استر خود برآمده باهمان لباس و همان قیافه ده داملا سابقه آن را داریم با پسر روان شد موکب پسر فضل از محله رصافه بطرف غرب متوجه شده از جسر گذشت و بجاده که بقصر بهشت میرفت رسیده ازان نیز در گذشتند زیرا چنانچه گفتیم امین پس از آنکه برمسند خلافت استوار شد از قصر بهشت بقصر منصور که داخل شهر منصوریه واقع بود و باب الذهب نام داشت انتقال کرده بود . شهر منصور مستدیر بود و گرد آن دیواری که طول آن بیست هزار ذراع و عرض پای بست آن نود ذراع بود کشیده بودند هرچه ارتفاع دیوار بیشتر میشد از عرض پای بست آن میکاست تا آنکه در آخرین درجه به بیست و پنج ذراع میرسد و ارتفاع آن شصت ذراع بود در خارج این دیوار که باروی بزرگ نام داشت فاصله که عرض آن مطابق عرض دیوار مزبور بود دیوار دیگری موسوم به « فصیل » بنا شده بود که دارای برجهای بزرگ مستدیر بود گرداگرد فصیل لنگر داهی از آجر و صابو در نهایت اتفاق واستحکام بناخته و دو لنگر گاه مزبور خندق بزرگ مملو از آب بود « ماورای خندق جاده های عبور و مرور مردم و ماورای آن منازل و مساکن اهالی بنا شده بود » در میان باروی بزرگ باروی کوچکتیری بنا شده و بین آن دو بارو دکانهای بازاریان بود که بوسیله خیابان مسطح سنگفرش شده بهر دو بارو راه داشت ، روی هم رفته

شهر منصوریه راسه دیوار احاطه کرده بود که بزرگترین آنها همان باروی بزرگ بود که در وسط جای داشت باروی شهر را چهار دروازه بود که هر کدام با اسم شهریکه از آن دروازه بآن شهر میرفتند موسوم بود مانند دروازه خراسان و شام و کوفه و بصره ، هر یک از این باروها درهای بسیار داشت که بر زبر هر یک برجهای محکم و پنجره‌های متعدد بنا شده بود و برای هر دری چهار دهلیز بزرگ بنا کرده بودند که طول هر یک هشتاد ذراع و از آجر و گچ بر آورده بودند فی المثل اگر شخصی وارد دهلیز فصیل میشد که دیوار خارجی شهر بود - فضائی سنکفرشی شده و وسیع را طی کرده انگاه وارد دهلیز باروی بزرگ میشد این قسمت دارای دودر آهنین بزرگ بود که هر یک را بایستی چند نفر باز و بسته کنند « ارتفاع هر یک از درها چندان بود که سوار با علم و نیزه بلند خود بدون آنکه نیزه یا علم خود را گچ کنند از آن می گذشت » چون از دهلیز باروی بزرگ می گذشت بمکانی میرسید که از آجر و گچ طاقهائی در آن زده و بطرز روم پنجره‌هائی قرار داده بودند که آفتاب در آن می تابید و باران در آن داخل نمی شد .

این قسمت منزل و مسکن غلامان مخصوص بود بر فراز هر یک از درهای باروی بزرگ برافراشته و دور آن مکانهائی برای نشستن درست کرده بودند و شخصی که در آنها می نشست اطراف و جوانب را بخوبی می دید و از همه جا و کار هر کس باخبر و بر همه مشرف بود .

راهیکه به قبه‌های مزبور میرفت از گچ و آجر و برخی را باخشت‌های بزرگ ساخته و اطاق‌های مستطیل روی هم بشکل عجیب و طرز بدیعی بنا کرده بودند (کتاب بلدان یعقوبی ۱۰) .